

پرتره‌ی مرد ریخته

[مکاشفه‌ای در زندگی عبدالحسین نوشین در دو پرده]

غلامحسین دست‌آبادی / آراز بارسقیان



۱۳۹۳

سرشناسه:	دولت آبادی، غلامحسین، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور:	پرتوی مرد ریخته: مکاشفه‌ای در زندگی عبدالحسن نوری در دو پرده/ نمایش‌نامه‌ای از غلامحسین دولت‌آبادی، آراز بارسقیان.
مشخصات نشر:	تهران: افراز، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری:	۷۲ ص
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۳-۹۳۱-۷
وضعیت فهرست‌نویسی:	فپا
موضوع:	نمایش‌نامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع:	نوشین، عبدالحسین، ۱۳۵۰-۱۳۷۹.
شناسه‌ی افزوده:	بارسقیان، آراز، ۱۳۶۳ -
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۱ پ ۶۸ و ۴۷ PIRA
رده‌بندی دیویی:	۸۵۲/۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۲۹۵۸۵۵۸



انتشارات افراز

ناشر برگزیده تئاتر و ادبیات نمایشی

دفتر مرکزی و چاپخانه: پان فاطمین جنوبی، خیابان وحید نظری، پست افشار، پلاک ۱، واحد ۵

تلفن: ۶۶۴۰۱۵۸۵

مرکز پخش: ۶۶۹۷۷۱۶۶

وبسایت و فروشگاه اینترنتی: www.afrazbook.com

E-mail: info@afrazbook.com

پرله‌س ریخته

غلامحسین دولتشادی / آراز مسقیان

نوبت چاپ: اول / ۹۳

آرایش صفحات: یاسمین حشدری

طراحی جلد: انبیه رحمتی

لیتوگرافی / چاپ / صحافی: ترنج / تصویر / یکتا فر

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۸۸۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی

از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست

۸	مقدمه
۱۳	نکاتی درباره‌ی اجرا
۱۵	نقشه‌ی کلی
۶۵	سازمان‌های دولتی عبدالحمین نوشین
۶۷	آثار عبدالحمین نوشین
۷۰	منابع
۷۱	درباره‌ی نویسندگان

مقدمه

اسفندماه ۱۳۸۱، از اتمام نگارش نمایشنامه‌ی گام‌زدن بر یخ‌های نازک بدون ائتلاف کم‌ترین روش‌ها برای موضوع دیگری رفتیم که از چند ماه پیش انتخابش کرده بودیم: نگارش نمایشنامه‌ای تک نفره درباره‌ی شخصیتی تاریخی. نمایشی که در حین نگارش گام‌زدن ایده‌ی اولیه‌اش در ذهنمان شکل گرفته بود. از آن جایی که بخش زیرساختی گام‌زدن باید تحقیقات تئاتری و تاریخی بود، احساس کردیم که چرا تجربه‌ی تاریخی و تحقیق و نمایشنامه‌نویسی را به صورت مستقیم و خودآگاه تجربه نکنیم؟ تجربه‌ی تبدیل کردن مستندات تاریخی به ایده‌های تئاتری عملی فی‌نفسه هیچ‌گونه تکرار است. به همان نسبت هم ساختار خود کار؛ یک مونودرام.

ما بلافاصله تحقیقاتمان را روی یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های تئاتر معاصر ایران آغاز کردیم: عبدالحسین نوشین. این شاید یکی از غریب‌ترین راه‌هایی بود که می‌توانستیم نه زیاد از موضوع مورد علاقه‌مان یعنی تئاتر دور شویم و نه این‌که با کاری به همان سبک و سیاق گام‌زدن به تکرار خود بپردازیم. زندگی نسبتاً کوتاه اما پُر بار تئاتری نوشین، باعث شده که او تبدیل به یکی از چهره‌های ماندگار تاریخ تئاتر ایران شود. عمری که می‌توانست ادامه‌ی بهتری پیدا کند و تئاتر از خدمات او بهره‌ی بیشتری ببرد. اما همیشه باید مانعی سر راه

باشد. بر سر راه او هم مانعی بزرگ قرار داشت، مانعی که امروزه به نظر ما سد راهش بود، اما در آن دوران نه تنها سد نبوده بلکه راه و روش و مرامی بوده که بسیاری برای خودشان برمیگزیدند و شاید در مقطعی تنها راه موجود برای ادامه‌ی حیاتی متفاوت در اجتماع بوده است. راهی که بیش‌تر یک مرحله‌ی گذار بوده، مرحله‌ای که خود نوشین داشته آن را طی می‌کرده اما مانند خیلی چیزهای دیگر چیزهایی که گاهی در زندگی از راه می‌رسند و مسیر ما را تغییر می‌دهند، برای شده بر سر راه او.

پیترو یک در جایی می‌گوید: «مخاطب امروزه هشتاد دلار پول بابت یک جفت کفش می‌دهد، اما برای رفتن به تئاتر پول زیادی خرج نمی‌کند... چون در تاریخ نشانی خیلی در ذهن خورده‌اند، اما تا حالا هیچ کفشی کسی را زمین نزده.» کار کردن در مسابقات سانس آن، شباهت زیادی دارد به گام‌زدن بر یخ‌های نازک. زندگی در تئاتر، هرچون خود زندگی، نیازمند حساب‌شده‌ترین گام‌های ماست. سریع رفتن و تندروی و حتی کج‌روی ممکن است عواقب خطرناکی برای فرد و اطرافیانش به همراه داشته باشد. وقتی به مطالعه‌ی زندگی نوشین می‌پردازیم، خیلی سریع متوجه می‌شویم بخشی از اتفاقاتی که برایش افتاده جنبه‌ی درونی داشته، اما بخش عمده‌ای از آن مربوط به وقایعی بوده که از بیرون بر زندگی و کار او تأثیر گذاشته و باعث شده که مسیر او تغییر یابد.

ما براساس یک کلیشه، تحقیقات را آغاز کردیم؛ این که آن چه واقعیت است به داستان و کشیدن خط باریک بین آن‌ها. کلیشه‌ی بعدی این بود که به ظاهر می‌بایست با تمام آدم‌های زنده‌ای که او را از نزدیک دیده بود، گفت‌وگو می‌کردیم تا با جزئی‌ترین ظرافت‌های رفتاری‌اش آشنا شویم. به ظاهر قانع‌کننده این‌ها مصالح شوند برای ساخته شدن شخصیت نوشین. و این هم واقعیتی بود که ما از نوشین تصاویر اندکی داشتیم و البته فیلم یا صدایی نیز در اختیار نداشتیم. در میانه‌های تحقیق، بعد از خواندن حرف‌های سایرین درباره‌ی او - در این بین کتاب آقای نصرت کریمی، یعنی یادنامه‌ی عبدالحسین نوشین کمک

بسزایی کرد - خیلی سریع متوجه شدیم که او آدمی با رفتاری متناقض نبوده. شخصیت فیزیکی اش خیلی زودتر از آن چیزی که فکرش را می کردیم شکل گرفت و چون تمام تمرکز ما بر یک فرد بود، آوردنش روی صحنه، بعد از ماه دوم تحقیقات بسیار ساده به نظر می رسید.

فایل تازه ای در کامپیوتر ایجاد شد: پروژه ی بی نام نوشین. بعد از دو ماه، تقریباً روزی هشت ساعت زمان مفید برای تحقیق، به ظاهر آماده ی نگارش این پروژه بودیم. اما برعکس ظاهر ساده ی کار، این ما بودیم که در مقابل صفحه ی سفید کامپیوتر ایستاده بودیم و به هم نگاه می کردیم و هر از گاهی نیم نگاهی هم به صفحه ی سفید خالی می انداختیم. نوشتن کلمات اولیه، سخت ترین کار ممکن برای هر نویسنده ای است. این را می دانستیم اما نمی دانستیم که ممکن است شخصیتی که قرار بود درباره اش بنویسیم مجبورمان کند که به عکسش خیره شویم، نگاهمان کند و لبخند بزند. «آقایان شما مرا نمی شناسید. شما فقط می دانید من موسیقی کلاسیک گوش می دادم، ولی کسی به شما نگفته من به کدام یک از آثار گوش می دادم.»

این جا لحظه ای است که می امید تحقیقات شما، دانسته های شما درباره ی آدمی که سال ها قبل از تولد شما فوت شد، تأثیرش را مدت ها قبل از به دنیا آمدن پدرانتان گذاشته، چقدر کم رنگ و سطح پایین است. نوشین به ما لبخند می زد و از ما می پرسید: «خُب حالا چی؟ من در صحبت های شما می ایستم و حرف نمی زنم. نه حرف نمی زنم چون شما مرا نمی شناسید.»

چه چیزی ورای صحبت هایی است که دیگران درباره ی او کرده اند؟ آنگاه برای ما مهم تر است که او هر روز تمرینات بیان و بدن خودش را انجام می داد. چیز دیگری در این میان بوده که ارزش بیش تری برای «تئاتر» شدن داشته؟ او می دانست که ما قرار است زندگی اش را در قالب یک اثر هنری بسازیم؛ یک بنای یادبود. پس وقتی خودش را در چنین موقعیتی می دید کم تر حرف می زد، زبان باز نمی کرد و مدام ما را می سنجید.

در فیلم مگنولیا ساخته‌ی پُل توماس آندرسن صحنه‌ای وجود دارد که یکی از شخصیت‌های اصلی در مقابل سوال مصاحبه‌گر سکوت می‌کند. آن‌قدر به سکوتش ادامه می‌دهد تا وقت مصاحبه تمام می‌شود. او به خبرنگار می‌گوید: «من دارم تو را در سکوت قضاوت می‌کنم!»

نوشین از همان روز اول تحقیقات در سکوت داشته ما را قضاوت می‌کرده. هر روز نگاهش را در تصاویری که از او داشتیم تغییر می‌داد. با هر اطلاعاتی که از به دست می‌آوردیم چهره‌اش رنگ دیگری به خود می‌گرفت. او دو ماه منتظر شد تا ده‌ها بار کند و به ما بگوید تمام مدت در سکوت داشته ما را قضاوت می‌کند. این هم است. برای او کم است. شاید می‌خواسته بگوید عمیق‌تر از حرف‌های زده که سر راهش زده‌اند. به ما می‌گفت دنبال نشانه‌ها باشید. از چندین صفحه مطلب در این مقاله فقط دو خط وجود دارد که هیچ‌وقت مورد توجه قرار نگرفته. من در پایان هستم. در میان خطوط نانوشته.

نه، هنوز خیال صحبت در آن داشت. ما نانوشته‌ها را نخوانده بودیم. برای خواندن نانوشته‌ها به چه چیزی نیاز داریم؟ کار تحقیق فقط یک زمان است که می‌فهمید دارید به هدف نزدیک می‌شوید. وقتی که از ارجاعی به منبعی، به منبع تازه‌ای برسید و از آن منبع به منبعی دیگر برسید. یک نوع نشانه‌شناسی، پیروی از سرنخ‌ها تا رسیدن به اصل. پس ادامه‌ی تحقیقات را با خود نوشین پیش گرفتیم. نمایش نوشته می‌شد، اما کند و سخت پیش می‌رفت. نوشین برای دست و پنجه نرم کردن حریف قدری بود. او به ما سرنخ می‌داد و به ما می‌رفتیم و از دلش به شناخت سومی می‌رسیدیم که حاصلش نه دیدگاه ما بلکه چیزهایی بودند که در زندگی روی او تأثیر گذاشته بود و تمام مدت، در تمام این سکوت، به نظر منتظر بوده که آن‌ها را به ما نشان دهد. شاید این‌ها هم چیزهایی بوده که باید درباره‌اش صحبت می‌کردیم. تازه نمایش کمی راهش هموار شده بود که به قسمت خالی زندگی او رسیدیم. این جا بود که نوشین از ما دور شد.

باز دور شد، اما می‌دانستیم که این بار در نقطه‌ی پایان قرار دارد، چون فراتر

از آن نقطه حرکت نکرده؛ او هم به مانند هر انسان دیگری با واقعیتی مواجه شده بود که همگی دیر یا زود با آن برخورد می‌کنیم؛ مرگ. پس نقطه‌ی پایانی داشت که سر آن ایستاده بود و ما هم تصمیم گرفتیم از همان نقطه بقیه راه را همراهی‌اش کنیم. دیگر نشانه‌هایش محدود شده بود و کم‌تر حرف می‌زد و احساس خستگی و کسالت می‌کرد. ما تنها کاری که می‌توانستیم بکنیم تماشایش بود و دیگر او بود برای ما حرف می‌زد و ما نگاهش می‌کردیم.

می‌دانیم این نوشتنی است که تجربه‌ی ما آن را به وجود آورده و همین تمام یکسکه است که انجام دادیم؛ درباره‌ی یک شخص حقیقی نوشته‌ایم. ما نمایان‌نامه تمام کردیم. حرف‌هایش را تا انتها نوشتیم ولی هنوز نمی‌دانیم این آن چیزی است که از ما می‌خواسته یا آن چیزی که ما از او می‌خواستیم. شاید همه چیز شبیه به توافق ذهنی بین ما و او بوده. شاید همه چیز یک توافق ناپایدار تئاتری باشد.

نام دوم متن، یعنی «کاشف» در زندگی عبدالحسین نوشین، شاید بهترین تعریفی باشد که بتوانیم از کار خوبش بدهیم. ما سعی نکردیم با او مانند موجودی رفتار کنیم که سال‌هاست در سوزی تلخ جا خوش کرده و کسی نمی‌تواند - و حتی شاید نباید - او را از سینه سردی و خاکش را بتکاند و با زاویه‌ی دید شخصی‌اش به او نزدیک شود. این کاری بود که ما انجام دادیم. ما در درجه‌ی اول با او و در درجه‌ی دوم با خودمان وارد یک مکالمه می‌شدیم و سعی کردیم با مردی همراه شویم که به ما اجازه داده بود از یک بخش کوچک، برای مدتی هر چند کوتاه نگاهی به بخشی از زندگی‌اش بیاندازیم. این همان کاری است که تئاتر، همیشه و همیشه در بهترین شرایط خودش انجام می‌دهد. نگاه به برشی از زندگی، هر چند کوتاه.

امیدواریم از خواندنش لذت ببرید.

غلامحسین دولت‌آبادی / آراز بارمقیان